نقدی بر سلسله یادداشت‌های دکتر سیدجواد طباطبایی در تحلیل وقایع اخیر ایران

توهم‌نامه‌ای به نام «انقلاب ملی» در انقلاب اسلامی!

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر رضا غلامی
استاد فلسفه سیاسی و مطالعات فرهنگی و رئیس مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

۱ در بدو سخن، مایلم علاقه خود را برای گفت‌وگو با جناب آقای دکتر سیدجواد طباطبایی، استاد محترم علوم‌سیاسی ابراز نمایم. البته وقتی به کارنامه علمی‌شان نگاه می‌کنیم، ایشان یا علاقه چندانی به گفت‌وگو نداشته‌اند یا اغلب منتقدان فکری خود را برای نشستن پشت یک میز قابل نمی‌دانستند. یک احتمال دیگر نیز وجود دارد و آن اینکه دکتر طباطبایی مایل‌اند بیش از آنکه به فعالیت‌های علمی ادامه دهند، سخنانشان را یک طرفه، دستوری یا ایدئولوژیک برای دیگران بیان کنند و مسئولیت علمی خود را در دریافت و پاسخ به نقدها فراموش کنند. یکی از وجوه ایدئولوژیک بودن اغلب نوشته‌های دکتر طباطبایی، خصوصاً نوشته‌ای که در این یادداشت قصد دارم به آن بپردازم، بروز مجدد علاقه قدیمی ایشان به استبدادورزی و یکی از خصلت‌های آن، یعنی استفاده از فحش و کلمات رکیک علیه منتقدان آشکار و پنهان است. ایشان همیشه در نوشته‌هایشان چند خصم را تصور می‌کنند و بی‌رحمانه مورد فحاشی قرار می‌دهند؛ مرحوم شیخ فضل‌الله نوری، جلال آل‌احمد، شریعتی، فردید یا دکتر داوری اردکانی در کتاب‌ها و نوشته‌های ایشان از زمره «خصم‌هایی» هستند که دکتر طباطبایی هیچگاه آنان را از تحقیر و ناسزاگویی‌ها محروم نمی‌کنند. وجه دیگر ایدئولوژیک بودن نوشته‌های دکتر طباطبایی من جمله متن حاضر، این است که مؤلف نیازی به ارائه استدلال یا سند برای مدعیات خود نمی‌بیند و بدون آنکه پنجره فکر خود را برای شنیدن نقد دیگران باز کند، یکسری مطالب را از موضع بالا به مخاطبان تلقین نماید.

علاقه‌مند نیستم وارد جزئیات مدعیات دکتر طباطبایی شوم چراکه نه تنها وقت‌گذاری مفصل برای پاسخ به متنی که به «بیانیه‌های سیاسی» شباهت دارد را برای خود مناسب نمی‌دانم، بلکه در متن ایشان چند حرف عمده بیشتر وجود ندارد و نقد و بررسی همان چند حرف عمده کفایت می‌کند.

۲ «عادت به دروغ» از خصیصه‌های جریان غربگرا یا ضد انقلاب اسلامی در ایران است و این جریان، چه در داخل و چه در خارج، حیات خود را همواره در دروغ‌های زنجیره‌ای جست‌وجو کرده است. در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۸۸، بزرگ‌ترین دروغ یعنی «تقلب»، زمینه‌ساز جریحه‌دار شدن بخشی از افکار عمومی در ایران، شکل‌گیری مجموعه‌ای از اعتراضات و به تبع آن، همراه با مداخله برنامه‌ریزی شده عناصر مزدور، یکسری اغتشاشات شد که نتیجه آن، لطمات جدی به مردم و همچنین وضع تحریم‌های نو و سنگین از ناحیه غرب علیه مردم ایران گردید. در سال‌های اخیر بیش از گذشته، اغتشاشات در ایران یا با رویکرد اقتصادی یا در ذیل استراتژی اختلاف‌اندازی‌های قومی، مذهبی، فرهنگی، سیاسی و غیره در دستور کار جریان غربگرا قرار گرفته است که نمونه جدید آن، وقایع تلخ مهرماه ۱۴۰۱ می‌باشد. سناریوی دروغ‌پردازی‌های زنجیره‌ای در شرایطی دنبال شده است که جمهوری اسلامی ایران در یک مواجهه منفعلانه با فضای مجازی، میدان فعالیت آزادانه پیام‌رسان‌ها و شبکه‌های اجتماعی وابسته به رژیم سعودی-اسرائیلی را به دست خویش فراهم کرده است. در این بین، دکتر طباطبایی یا خود قربانی دروغ‌پردازی سیستماتیک دوستانش می‌باشد یا به تبدیل شدن به جزئی از سیستم دروغ‌پردازی یا تثبیت دروغ در افکار عمومی تن داده است. لذا ایشان بدون آنکه در ایران حضور داشته باشند و از نزدیک وضعیت را لمس کرده باشند یا تلاش کنند اطلاعات رسانه‌های بیگانه را مورد راستی‌آزمایی قرار دهند، براساس دروغ‌پردازی‌های جریان غربگرا وارد قضاوت‌های مطلق‌گرایانه درباره جامعه ایرانی شده و مدعی پدیده «انقلاب در انقلاب» شده‌اند که اگر به سراغ مردم ایران برویم، اکثر آنان حتی معترضان، چنین درکی از وقایع مهرماه ندارند و چه بسا چنین تعبیری به نظرشان مضحک بیاید.

دکتر طباطبایی بحث خود را «انقلاب ملی در انقلاب اسلامی» می‌نامند. اما ایشان به عنوان یک استاد علوم‌سیاسی باید یا خود یک نظریه جدید درباره انقلاب ارائه داده و به آزمون گذاشته باشند (که ارائه نداده‌اند) یا مدعای خود را مبتنی بر یکی از نظریه‌های انقلاب در عرصه جامعه‌شناسی سیاسی اثبات کنند. من سال‌ها نظریه‌های انقلاب به همراه بستر تاریخی آنها را تدریس کرده‌ام و دوست می‌دارم بدانم دکتر طباطبایی با چه مبنای تئوریکی چنین ادعای بزرگی را طرح کرده‌اند؟ هر چه تلاش می‌کنم هیچ‌یک از نظریه‌های انقلاب را بر شرایط اجتماعی و سیاسی ایران قابل انطباق نمی‌بینم.

ممکن است گفته شود منظور دکتر طباطبایی از «انقلاب»، یک جنبش یا خیزش است. در پاسخ عرض می‌کنم که آنچه در وقایع مهرماه ۱۴۰۱ مشاهده شد هر چند شامل مجموعه‌ای از اعتراضات می‌شد که با تحریک و مداخله مستقیم عناصر مزدور، به اغتشاش تبدیل شد اما به چند دلیل به سختی بتوان از آن به «جنبش» تعبیر نمود:

یک. مجموعه اعتراضات سر نداشت.

دو. بجز یک شعار نسبتاً فراگیر که آن هم شعاری وارداتی بود، مواضع و هدف‌های هماهنگی نداشت.

سه. جنبه اصیل و درون‌زای آن بسیار اندک بود.

چهار. نه فقط «امر ملی» در آن غایب بود بلکه در مواردی ضد ملی بود.

پنج. به صورت غیرطبیعی خشونت‌گرا بود.

شش. نتوانست حتی یک درصد از مردم را در اغتشاشگری با خود همراه کند و به سرعت ظهور و بروز خود را نیز از دست داد.

هفت. بیش از ۸۵ درصد از اغتشاشگران، پس از دستگیری نه لزوماً به مثابه یک تاکتیک بلکه به صورت واقعی از رفتار خود ابراز پشیمانی نموده و حاضر بر ایستادگی روی مواضع خود نبوده‌اند.

۳ اما تفسیر من از وقایع مهرماه ۱۴۰۱ چیست؟ به عنوان فردی که عمرم را با افتخار صرف گسترش و تثبیت انقلاب کرده‌ام، مواجهه نظام جمهوری اسلامی با پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی مانند حجاب را مواجهه‌ای واقع‌بینانه تلقی نمی‌کنم و از ماه‌ها قبل ضمن برحذر داشتن دستگاه‌های مسئول به رو آوردن به اقداماتی از قبیل گشت ارشاد برای صیانت از قانون حجاب، احتمال بالای شکل‌گیری اعتراضات طیف‌هایی از جوانان و نوجوانان در رویارویی با رفتارهای انتظامی و قضایی در زمینه حجاب را پیش‌بینی کرده بودم. حتی در یک توئیت که تقریباً ۳ ماه قبل منتشر شد، شکل‌گیری دوباره گشت ارشاد را غیرمنطقی‌ترین نوع رفتار در باب حجاب برشمردم. بنابراین در این نوشته قصد ندارم اعتراضات جمع قابل‌توجهی از جوانان و نوجوانان را به کنش اجتماعی و فرهنگی نظام که می‌تواند برای زنان و دختران ایرانی آزاردهنده باشد، نفی کنم و امیدوارم مسئولان به اعتراضات مهرماه ۱۴۰۱ توجه نموده و با دریافت پیام آن، یکسری اصلاحات در مواجهه با مسائل اجتماعی را در دستور کار قرار دهند. هرچند این اعتراضات را اعتراضات اجتماعی و فرهنگی توصیف کردم اما واقعیت این است که مشکلات اقتصادی و معیشتی را نباید به عنوان یک عامل محرک قوی نادیده گرفت.

بخشی از بدنه معترضان را دانشجویان و حتی در مواردی، دانش‌آموزان تشکیل می‌دادند اما نمی‌توان انکار کرد که برخی دستگاه‌های امنیتی در خلال کنترل اعتراضاتی که به اغتشاشات تبدیل شده بود به رعایت شأن دانشجو در محیط دانشگاه توجه نکردند و همین امر حوادث تلخی را در چند دانشگاه از جمله دانشگاه صنعتی شریف رقم زد که بیانیه هیأت رئیسه این دانشگاه روایت رسمی از این حادثه را ارائه داد.

علاوه بر این، قبول می‌کنم که در سال‌های گذشته عده‌ای از عناصر انقلابی صاحب تریبون خواسته یا ناخواسته، در نفرت‌پراکنی نسبت به طیف‌هایی از مردم و ایجاد دو قطبی یا جبهه‌بندی، فعال بوده‌اند و رویکرد شبه‌تکفیری نسبت به کسانی که از افکار، سلایق و ظاهری متفاوت برخوردارند، زمینه عصبانی کردن بخشی از مردم را فراهم کردند. با این ملاحظه، یکی از تأکیدات خود در پیام‌های توئیتر و اینستاگرامی را به پرهیز از تندروی، اجتناب از دوقطبی‌سازی، گسترش انسجام ملی و دوستی و صمیمیت ایرانیان باهم اختصاص دادم که البته به مذاق برخی نیز چندان خوش نیامد.

معتقدم داشتن حجاب، هم یک مطالبه دینی است و هم برای زنان و البته کل جامعه، از جهات گوناگون نافع است. اما اگر نظام نتواند طی چهل و سه سال که زمان کمی برای نهادینه‌سازی حجاب در یک جامعه دینی نیست، حجاب را از طریق فرهنگی رواج دهد، دیگر با فشارهای انتظامی هرگز نخواهد توانست حجاب را در کشور به افرادی که مسأله حجاب برایشان حل نشده، تحمیل کند. با همه اینها، بر خلاف آنچه برخی از جمله دکتر طباطبایی، سعی بر القای آن دارند، مسأله کشف حجاب، مسأله زنان ایرانی نیست. در آخرین نظرسنجی ملی و معتبری که مرکز تحقیقات صدا و سیما انجام داده است، هفتاد درصد از بانوان ایرانی باور خود به حجاب را تأیید کرده‌اند. البته این میزان حدود پانزده سال قبل ۸۶ درصد بود. یعنی طی پانزده سال، ۱۶ درصد از باور بانوان ایرانی کاهش یافته که نشان‌دهنده کاهشی بودن باور به حجاب با سرعتی بالا در جامعه ایران است که دلایلش قابل بحث است. اما اینکه امروز ۷۰ درصد از بانوان ایرانی، خود را باورمند به حجاب معرفی می‌کنند، صرفنظر از اینکه تعریف‌شان از حجاب چیست یا در عمل، چقدر به حجاب شرعی ملتزم هستند، به روشنی نشان می‌دهد که مسأله اصلی زنان ایرانی حجاب اجباری و کشف حجاب نیست.

این، جدای از این واقعیت است که همه ۳۰ درصد از زنان ایرانی که فاقد باور به حجاب هستند، برحسب منافع خود، انگیزه‌ای برای مشارکت در اعتراضات خیابانی ندارند چه رسد به آنکه وارد اغتشاشات شوند. ممکن است سؤال شود که پس مسائل اصلی زنان ایرانی چیست؟ مجدداً اگر به تحقیقات میدانی سال‌های اخیر نظری بیفکنیم، این مسائل عبارتند از: سست شدن بنیان خانواده، کاهش بنیه اقتصادی خانواده، مهیا نبودن بستر فعالیت‌های اجتماعی بویژه اشتغال، عدم تأمینات اجتماعی کافی، آینده مبهم فرزندان، بهداشت و سلامتی و همچنین کمبود تفریح و سرگرمی سالم و نشاط بخش در اوقات فراغت.

پس دکتر طباطبایی و مخاطبان من توجه بفرمایند که بنده در این نوشته نه قصد انکار اعتراضات، نه تقلیل آن و نه ماله‌کشی بر خطاهای انجام شده از سوی مسئولان را دارم اما طبیعی است که نتوانم مدعیات بی‌اساس دکتر طباطبایی با عنوان تبلیغاتی و نه علمی «انقلاب در انقلاب» را بپذیرم.

۴ شاید این پرسش به ذهن برخی متبادر شود که آیا وقوع «انقلاب» یا نوعی «پروتستانتیسم» در ایران امکان‌پذیر است؟ واقعیت این است که هیچ انقلابی چه دینی و چه غیردینی زوال‌ناپذیر نیست و اتفاقاً اگر به کلمات مهم امام خمینی(ره) در دهه نخست انقلاب توجه شود، ایشان با هوشمندی فراوان، به هشدار درباره کنش‌هایی می‌پردازند که می‌تواند زوال انقلاب اسلامی را در پی داشته باشد. مشهورترین کلمات امام(ره) این کلمه ایشان است که می‌گویند: اگر اسلام عزیز و جمهوری اسلامی نوپا به انحراف کشیده شود و سیلی بخورد و به شکست منتهی شود، خدای ناخواسته اسلام برای قرن‌ها به طاق نسیان سپرده می‌شود. (صحیفه، ج ۱۸، ص ۵) همین مطلب در کلمات حضرت آیت‌الله خامنه‌ای تحت عناوین گوناگون از جمله بحث «صورت و سیرت انقلاب» به چشم می‌خورد. ایشان تصریح می‌کنند: آنچه مهم است این است که نظام جمهوری اسلامی یک ساخت حقوقی و رسمی دارد که آن قانون اساسی، مجلس شورای اسلامی، دولت اسلامی، انتخابات - همین چیزهایی که مشاهده می‌کنید - است، که البته حفظ اینها لازم و واجب است، اما کافی نیست. همیشه در دل ساخت حقوقی، یک ساخت حقیقی، یک هویت حقیقی و واقعی وجود دارد. او را باید حفظ کرد. این ساخت حقوقی در حکم جسم است در حکم قالب است، آن هویت حقیقی در حکم روح است. در حکم معنا و مضمون است. اگر آن معنا و مضمون تغییر پیدا کند، ولو این ساخت ظاهری و حقوقی هم باقی بماند، نه فایده‌ای خواهد داشت، نه دوامی خواهد داشت؛ مثل دندانی که از داخل پوک‌شده، ظاهرش سالم است با اولین برخورد با یک جسم سخت درهم می‌شکند. آن ساخت حقیقی و واقعی و درونی، مهم است. او در حکم روح این جسم است. آن ساخت درونی چیست؟ همان آرمان‌های جمهوری اسلامی است: عدالت، کرامت انسان، حفظ ارزش‌ها، سعی برای ایجاد برادری و برابری، اخلاق، ایستادگی در مقابل نفوذ... (۲۰ شهریور۸۸)

بنابراین نمی‌توان از بیان این مهم طفره رفت که بقای انقلاب اسلامی به حرکت انقلاب در مسیر شعارها و آرمان‌های اصیل و مترقی خود وابستگی دارد و چنانچه این شعارها و آرمان‌ها به فراموشی سپرده شده و در اثر ناشی‌گری‌ها، فقدان واقع‌بینی، تحجرورزی‌ها، غربزدگی‌ها و از همه مهم‌تر، گسترش انواع فساد و اشرافی‌گری، بر خلاف آن عمل شود، انقلاب اسلامی نیز مانند هر انقلاب دیگری به زوال دچار خواهد شد و «اسلامی» شمردن آن چیزی را تغییر نخواهد داد.

همین مطلب درباره شکل‌گیری نوعی پروتستانتیسم در محیط شیعه نیز قابل طرح است. دکتر طباطبایی از من بیشتر می‌دانند که ظهور پروتستانتیسم مسیحی در غرب، محصول تاریخ مسیحیت در غرب و آلودگی‌های گسترده مسیحیت در پیوند با سیاست‌زدگی، بویژه تعالیم و دأب غیرعقلانی آن مربوط می‌شد و حتی آنچه درباره تعارض میان علم و دین و یا عقل و دین در غرب طی چندین سده مطرح شده است، زاده همین تاریخ است. این در حالی است که گفتمان‌های اصلی و مشهور اسلام شیعی، نه تاریخی همچون تاریخ مسیحیت را تجربه کرده‌اند و نه در پیوند با جامعه و سیاست، به آلودگی‌های مشابه آلودگی‌های جهان مسیحیت دچار شده‌اند. بنابراین، امروز سخن گفتن از پروتستانتیسم در ایران وجهی ندارد. با این حال، قبول می‌کنم که استمرار عملیات روانی رسانه‌های ضد دین علیه اسلام در ایران، دروغ‌های زنجیره‌ای و یا بزرگ‌نمایی گفتارها و کنش‌های برخی عناصر بی‌سواد، متحجر، اخباری‌مسلک و قشری‌گرا می‌تواند با ایجاد فرصت شبیه‌سازی اسلام و مسیحیت، زمینه گرایش به پروتستانتیسم را در بخشی از طبقه متوسط به بالا ایجاد کند اما امکان تعمیم آن به اکثریت متصور نیست.

با همه اینها، مایلم به دکتر طباطبایی و جانبداران ایشان این نکته کلیدی را یادآوری کنم که هرچند نظام جمهوری اسلامی با آسیب‌ها و آفاتی روبه‌رو است، اما نه واقعیت عمل سیاسی، جمهوری اسلامی (در اثر وجود رهبری آگاه، متدین و شجاع) نه در مسیر زوال است و نه مردم ایران در نگرش‌سنجی‌ها و نظرسنجی‌ها از انقلاب و نظام اسلامی دل بریده‌اند. این مطلب درباره پروتستانتیسم نیز تا حدی صدق می‌کند.

۵ دکتر طباطبایی اصرار دارد تا انقلاب اسلامی در سال ۵۷ را محصول مستی و ناهوشیاری مردم معرفی کند، صرف‌نظر از اینکه خود او طی سال‌های گذشته جزو کسانی بوده که در جهت دورسازی مخاطبانش از واقع‌گرایی کم تلاش نکرده است. لازم می‌دانم چند نکته را در این زمینه عرض کنم:

یکم. امام خمینی(ره) و سایر بزرگان انقلاب همچون مرحوم شهید مطهری و دکتر بهشتی و غیره بر تبیین منطق انقلاب و دفاع عقلانی از آن تأکید داشتند.

دوم. نهضت امام و جریان انقلاب اسلامی از ابتدا اصرار داشت مرز فکری خود را با مکاتب فکری رایج در دنیا که فقط شامل مارکسیسم نبود، به وضوح تبیین کند.

سوم. امام(ره) اجازه ندادند انقلاب اسلامی از مبارزه فرهنگی و به تبع آن سیاسی، به سمت مبارزات مسلحانه حرکت کند.

چهارم. امام(ره) با هوشیاری اجازه باز شدن پای چپ‌ها و سازمان مجاهدین خلق را در متن انقلاب ندادند که با ایدئولوژی‌های خودکامه سعی در شست‌وشوی مغزی سمپات‌های خود داشتند.

پنجم. هیچ دوره‌ای در حد دهه ۵۰، جوانان ایرانی با ایسم‌های شرقی و غربی و جریان نقد و بررسی آزاد آنها حتی در مساجد روبه‌رو نبودند.

ششم. اگر در سال ۵۹ جنگ ۸ ساله به کشور تحمیل نمی‌شد، این قابلیت و بستر اجتماعی وجود داشت که دهه ۶۰ به دهه شکل‌گیری نهضت فکری انقلاب تبدیل شود. دکتر طباطبایی در نوشته خود اصرار دارد ضمن تمرکز بر مرحوم دکتر شریعتی، ایشان را از عوامل دورسازی مردم ایران از «امر ملی» و انداختن جوانان در ورطه خودفراموشی و دامن چپ معرفی کند. هر چند من هیچ گاه جزو طرفداران دکتر شریعتی نبوده‌ام و نقدهایی نیز به افکار و رفتار او دارم اما نمی‌توانم در برابر ظلم دکتر طباطبایی به مرحوم شریعتی سکوت کنم. واقعیت این است که شریعتی در دوران خفقان سیاه پهلوی دوم، نه فقط نقش مهمی در بیدارسازی جوانان از خواب غفلت دارد بلکه با بازخوانی اسلام از منظر اجتماعی و سیاسی، تلاش قابل توجهی در شکستن قرائت‌های سکولار و شبه انجمن حجتیه‌ای از اسلام ارائه می‌کند که هم فوق‌العاده جذاب است و هم در آماده‌سازی جوانان تحصیلکرده برای ورود به نهضت امام سهم مهمی دارد. اینکه گفته شود رفتار شریعتی فلج‌سازی فکر جوانان بود، شواهدی در این زمینه وجود ندارد و برعکس در مواردی آثار مرحوم شریعتی به بازکردن باب اندیشه‌ورزی منجر شد. و اما اینکه گفته شود قرائت شریعتی از اسلام اجتماعی قرائت مارکسیستی بود، سخن نابجا و محصول ناآشنایی عمیق دکتر طباطبایی با آثار مرحوم شریعتی و مرز اندیشه‌های او و اندیشه‌های چپ در آن مقطع است.

ایشان، کنایه‌ای هم به مرحوم استاد مطهری می‌زند که عجیب است. می‌گوید آنقدر استاد مطهری غرق در پاسخ به مارکسیست‌ها شد که خود نیز از آنها متأثر گردید! هر کس مختصری با آثار استاد مطهری و متقابلاً خطوط اصلی مارکسیسم آشنایی داشته باشد، فکر چنین قضاوتی را هم درباره اندیشه‌های مرحوم مطهری به مخیله خود راه نمی‌دهد. ظاهراً دکتر طباطبایی خیلی تلاش کرده تا ایرادی به مرحوم مطهری پیدا کند و نهایتاً به این بیان مضحک رسیده است که بیش از هر چیز ناتوانی خود را در درک تاریخ و شخصیت‌های تاریخی اثبات می‌کند. جالب است که جناب آقای مصطفی ملکیان در یک مصاحبه ای که در نشریه مهرنامه منتشر شده دکتر طباطبایی را صراحتا مارکسیست خطاب می کند و ادعای او مبنی بر این‌که یک لیبرال محافظه‌کار است را کاملا خلاف واقع می‌دانند.

۶ مشکل دکتر طباطبایی در اندیشه ایرانشهری را نمی‌توانم با تعبیری جز «توهم‌زدگی نسبت به اعصار گوناگونِ ایران باستان» توصیف کنم. من با «اندیشهِ ایرانشهری» مخالف نیستم و با رویکردی متعادل و با مختصاتی خاص آن را می‌پذیرم، اما آنچه دکتر طباطبایی در سال‌های گذشته در این زمینه ارائه کرده از جهات گوناگون محل تأمل و نقد است. اینجانب در مقدمه‌ای بر مجموعه چهار جلدی «اندیشه و سیاست در ایران باستان» که دکتر طباطبایی نیز در آن مقاله دارد، نوشته‌ام موضع علمی خود را به صراحت در این زمینه بیان کرده و گفته‌ام که وقتی از ایران باستان صحبت می‌کنیم از یک دوره بسیار طولانی سخن می‌گوییم که یکدست نبوده و جدای از تنوع و تکثر، فرازها و فرودهای فراوانی را تجربه کرده است. تأکید کرده‌ام که منابع شناختی درباره ایران باستان کمتر از آن است که بتوان ادعاهای بزرگی را آن هم با قطعیت مطرح و روی آن ایستادگی کرد. در ایران باستان بویژه در فرازمندی‌های تمدنی آن، نه فقط نظام حکمرانی بلکه مردم، از طبقات نخبه گرفته تا عامه، گرایش شدیدی به دین دارند و سکولاریسم در ایران باستان منتفی است. حکمت خسروانی در ایران منشأ رواج خردورزی در جهان بوده و بر شاکله شخصیتی مردم ایران تأثیرات عمیقی گذاشته است. مردم ایران که از مفاسد و بی‌عدالتی‌های حاکمان ایرانی خود و اربابان زردشت به ستوه آمده بودند، با آغوش باز و توأم با اندیشه‌ورزی به اسلام گرویدند و بسیاری از گزارش‌هایی که درباره سوءرفتارهای لشکر فاتحان مسلمان منتشر شده جزو دروغ‌های بزرگ تاریخ است. مردم ایران، مردمی نبودند که تحت فشار و تحمیل به اسلام بپیوندند اما نه تنها خود را در سال‌های ضعف اسلام از اسلام جدا نکنند بلکه بیشترین خدمات را به اعتلای اسلام داشته باشند. این، جدای از یک حقیقتِ بزرگ است که اسلام شیعی نیز متقابلاً، عامل اصلی در حفظ ایران و ارزش‌های تاریخی آن در طول هزار و سیصد و اندی سال گذشته بوده است.

۷ منظور دکتر طباطبایی از «امر ملی» را بخوبی درک می‌کنم اما به پیوند دادن «امر ملی» به «ایرانشهری» انتقاد دارم. دکتر طباطبایی درصدد است بدون وجود اقتضائات تاریخی و فرهنگی، میان مفهوم مبهم و ساختگی ملیت در اعصار ایران باستان و مفهوم مدرن ملیت جمع کند و سپس اندیشه ایرانشهری را در این عصر تداوم بخشد. این در حالی است که چنین جمع و تداومی از منطق روشنی برخوردار نیست و حتی بعید نیست در برخی وجوه، پارادوکسیکال محسوب شود. با این حال سخن من عمیق‌تر از اینها است. بحث بر سر این واقعیت است که انقلاب اسلامی و نظام برآمده از آن یعنی جمهوری اسلامی ایران، با فاصله‌گیری روشن از برداشت‌های سنتی و متحجرانه از سیاست در شیعه، نه فقط گزینه دولت-ملت و پیوند «جمهوریت» و «اسلامیت» را قبول کرد بلکه با پذیرش نوع مترقی از مردم‌سالاری، از به کارگیری اکثر مکانیسم‌های دولت‌های دموکراتیک و ملت‌محور مانند مشارکت سیاسی، انتخابات، تفکیک قوا، نظارت همگانی و...، البته نه به مثابه یک تاکتیک موقت بلکه به منزله یک دکترین، استقبال کرد.

ادامه در صفحه ۲۳

نیم نگاه

■ دکتر طباطبایی اصرار دارد تا انقلاب اسلامی را محصول مستی و ناهوشیاری مردم معرفی کند، صرف‌نظر از اینکه خود او طی سال‌های گذشته جزو کسانی بوده که در جهت دورسازی مخاطبانش از واقع‌گرایی کم تلاش نکرده است.

■ من از جمله نیروهای انقلابی هستم که با وجود تلاش‌های جمهوری اسلامی در مسیر زنده نگه داشتن «امر ملی» فاصله جمهوری اسلامی با قله امر ملی را زیاد می‌دانم، اما نمی‌توانم نسبت قابل توجه نظام جمهوری اسلامی و امر ملی را نادیده بگیرم و با ژست روشنفکری به غیبت آن فتوا دهم!

■ در این نوشته قصد ندارم اعتراضات جمع قابل توجهی از جوانان و نوجوانان را به کنش اجتماعی و فرهنگی نظام که می‌تواند برای زنان و دختران ایرانی آزاردهنده باشد، نفی کنم و امیدوارم مسئولان به اعتراضات مهرماه ۱۴۰۱ توجه نموده و با دریافت پیام آن، یک سری اصلاحات در مواجهه با مسائل اجتماعی را در دستور کار قرار دهند.

■ معتقدم داشتن حجاب، هم یک مطالبه دینی است و هم برای زنان و البته کل جامعه، از جهات گوناگون نافع است. اما اگر نظام نتواند طی چهل و سه سال که زمان کمی برای نهادینه‌سازی حجاب در یک جامعه دینی نیست، حجاب را از طریق فرهنگی رواج دهد، دیگر با فشارهای انتظامی هرگز نخواهد توانست حجاب را در کشور به افرادی که مسأله حجاب برایشان حل نشده، تحمیل کند. با همه اینها، بر خلاف آنچه برخی از جمله دکتر طباطبایی، سعی بر القای آن دارند، مسأله کشف حجاب، مسأله همه زنان ایرانی نیست. در آخرین نظرسنجی ملی و معتبری که مرکز تحقیقات صداوسیما انجام داده است، هفتاد درصد از بانوان ایرانی باور خود به حجاب را تأیید کرده‌اند.

■ قبول می‌کنم که در سال‌های گذشته عده‌ای از عناصر انقلابی صاحب تریبون خواسته یا ناخواسته، در نفرت‌پراکنی نسبت به طیف‌هایی از مردم و ایجاد دو قطبی یا جبهه‌بندی، فعال بوده‌اند و رویکرد شبه‌تکفیری نسبت به کسانی که از افکار، سلایق و ظاهری متفاوت برخوردارند، زمینه عصبانی کردن بخشی از مردم را فراهم کردند.

ایران

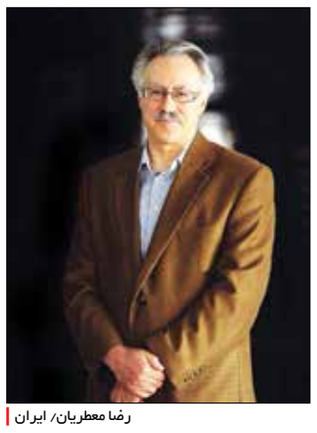

رضا معطریان/ ایران